

اعتراض علیه حمایت چاوز از احمدی نژاد و حمایت فرصت طلبانه رهبری IMT از چاوز



دوستِ دوستِ دشمنِ ما، دشمنِ ما می شود!

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

اعتراض علیه حمایت چاوز از احمدی نژاد و

حمایت رهبری IMT از چاوز

نامه سرگشاده مازیار رازی خطاب به کارگران ونزولاد در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد به تاریخ ۳ تیر ۱۳۸۸، مجدداً در این جا انتشار داده می شود. این نامه، به دو علت، در وضعیت کنونی انتشار می یابد. علت نخست، این است که چاوز با وجود اعتراضات بین المللی بسیاری از نیروهای مترقی و چپ جهان، کماکان به حمایت خود از دولت احمدی نژاد ادامه داده است. علت دوم نیز اینست که با وجود درج و انتشار این نامه در بسیاری از سایت ها و نشریات نیروهای مترقی جهان به زبان های مختلف، رهبری گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT)، به عنوان سازمانی که گرایش ما بخش ایران آن را تشکیل می داد، از انتشار نامه سرگشاده مذکور امتناع کرد.

انتقاد فعالین کارگری و مارکسیست های ایران از چاوز، موضوع جدیدی نیست. بیش از شش سال پیش، در تاریخ ۱۴ آبان ۸۳ (۴ نوامبر ۲۰۰۴)، شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN) نامه سرگشاده مؤدبانه ای خطاب به هوگو چاوز نوشت و ضمن آن، روی نبود حتی ابتدایی ترین حقوق، من جمله حق تشکیل سندیکا در ایران، دست گذاشت. به دنبال این نامه، نامه سرگشاده دیگری از سوی اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران در مرداد

۸۵ با تأکید بر مغایرت سیاست های حکومت بولیواری و جمهوری اسلامی ایران، و هم چنین توضیح نقش رژیم در شکست انقلاب ۵۷ نوشته شد. از آن زمان، نامه های سرگشاده و بیانیه های بسیاری (غالباً در مورد ملاقات با مقامات دولت ایران) در مورد رابطه نزدیک چاوز با رژیم ایران نوشته شد؛ من جمله بیانیه ای از IMT که پیش نویس آن به وسیله ما تهیه گردید، اما دبیرخانه بین المللی IMT، این مقاله را، بدون کوچک ترین مشورتی، پیش از انتشار تغییر داد.

لازم به ذکر است که این موضوع، یعنی رابطه بسیار نزدیک چاوز با سران دولت بورژوایی ایران، صرفاً دغدغه چپ ایران نیست، بلکه کارگران ایران را هم نه تنها نسبت به دستاوردهای حکومت بولیواری ونزولابی تفاوت نموده، که نوعی بیزاری و تنفر از چاوز را نیز ایجاد کرده است. به عنوان نمونه، در مرداد ۸۵، چاوز از ایران خودرو، بزرگ ترین کارخانه ساخت اتومبیل و وسایل نقلیه در خاورمیانه، بازدید کرد. پیش از این، کارگران نکات مثبت بسیاری در مورد چاوز شنیده بودند و علاقه داشتند تا به صورت شخصی با او ملاقاتی داشته باشند. در ابتدا کارگران بسیار شگفت زده بودند که می دیدند رئیس جمهور یک کشور با کارگران دست می دهد و یا حتی با آن ها روبوسی می کند. حتی قرار بود که آن ها بیانیه ای را به افتخار چاوز و به منظور استقبال از حضور این رهبر انقلابی در کارخانه خود قرائت کنند. اما پیش از قرائت این بیانیه، چاوز به تحسین از احمدی نژاد پرداخت، او را برادر خود خطاب کرد و رژیم ایران را دولتی انقلابی نامید و غیره. کارگران تماماً از او بیزار شدند، به طوری که بیانیه را پاره و سالن را ترک کردند.

به این ترتیب، امتناع دبیرخانه IMT به رهبری آلن وودز Woods Alan از محکوم نمودن هوگو چاوز به خاطر حمایت همه جانبه او از جمهوری اسلامی ایران و اقدامات این رژیم در ممانعت از برگزاری تظاهرات خیابانی پس از "انتخابات" و سرکوب شدید هرگونه اعتراض، مشکلات را شدیدتر کرد. در همان حال که رژیم ایران هر روز از روش هایی وحشیانه برای در هم کوبیدن اعتراضات خیابانی استفاده می کرد، آقای چاوز هم در حمایت خود از سرکوب آن چه که تظاهرات با کمک CIA می نامید، مصمم تر می شد.

مبارزه بخش ایران سازمان IMT و مازیار رازی، در برابر عدم اتخاذ موضع علیه چاوز از سوی رهبری، به جایی رسید که رهبری IMT برای حفظ روابط حسنه اش با چاوز در راستای پیوستن به سازمان بین المللی چاوز (بین الملل پنجم [۱]) مازیار رازی را با اتهامات بی اساس و واهی اخراج نمود و عضویت بخش ایران را به حالت تعلیق درآورد.

اسناد مقابله بخش ایران با رهبری IMT به زودی ترجمه و در اختیار جنبش کارگری ایران قرار خواهد گرفت.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۲ فروردین ۱۳۸۹

خطاب به کارگران ونزونلا

در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد

کارگران شریف ونزونلا

مارکسیست های انقلابی ایران، از دستاوردهای شما در "جنبش بولیواری" مطلع بوده و همواره از این جنبش در مقابل دروغ پردازی های وسیع و دخالت های آشکار و پنهان امپریالیسم حمایت کرده اند. فعالین کارگری و دانشجویی در ایران، برای حمایت از جنبش ارزشمند شما و مقابله با تهاجمات و مداخلات امپریالیسم آمریکا در ونزونلا، کمپین «دست ها از ونزونلا کوتاه» را ایجاد کرده و طی سال های گذشته، همراه با شما در صف مقابل تهاجمات امپریالیستی قرار داشته اند. بدیهی است که دستاوردهای شما تحت رهبری آقای هوگو چاوز به دست آمده و از این نظر نیز، شما برای او عمیقاً احترام قائلید.

اما

آقای هوگو چاوز در سیاست خارجی خود دچار لغزش بزرگی شده و با پشتیبانی خود از احمدی نژاد، همبستگی کارگران و دانشجویان ایران با

انقلاب شما را نادیده گرفته و به عبارتی بی ارزش نشان داده است. حتماً مطلع هستید که دو هفته پیش، احمدی نژاد با حمایت مستقیم خامنه ای بزرگترین تقلب را در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام داد و سپس تمام معترضان به این تقلب بزرگ را با سببیت تمام به خاک و خون کشید. تنها کفایت به گزارشات رسانه های بین المللی توجه کنید تا عمق این فاجعه را دریابید. این حملات وحشیانه مورد اعتراض میلیون ها نفر از کارگران و دانشجویان و هم چنین گرایش های مارکسیستی و انقلابی در سراسر جهان (که عمدتاً از طرفداران انقلاب بولیواری نیز می باشند) قرار گرفته است.

با این اوصاف، آقای چاوز یکی از نخستین افرادی بود که از احمدی نژاد حمایت کرد. او در سخنرانی تلویزیونی هفتگی خود گفت: "پیروزی احمدی نژاد یک پیروزی تمام عیار بود. آن ها می‌کوشند این پیروزی را لکه دار کرده و از این طریق دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند. من می‌دانم که آن ها موفق نخواهند شد." و این که "دنیا باید به ایران و پیروزی محمود احمدی نژاد احترام بگذارد". این سخنان نسنجیده و بی اساس از سوی رئیس جمهور شما، اهانت بزرگ و مستقیم به میلیون ها جوانی است که در روزهای اخیر در خیابان های ایران ضد استبداد برخاسته و حتی تعدادی از آنان، جان خود را هم از دست داده اند. بسیاری از این جوانان به شکل خودجوش و بدون آلوده شدن در "دعوای داخلی رژیم" و یا همسو شدن با خطی که هم اکنون امپریالیسم آمریکا برای مصادره جنبش دنبال می کند، به خیابان ها سرازیر شده بودند. به علاوه، سخنان رئیس جمهور شما توهینی بزرگ به میلیون ها کارگر ایران محسوب می شود. کارگرانی که بسیار از رهبرانشان امروز در زندان های قرون وسطی ای دولت احمدی نژاد زیر شکنجه قرار دارند و حتی

برای برخی از آنان حکم "شلاق" صادر می شود! کارگرانی که برای برگزاری مراسم اول ماه مه امسال در تهران شدیداً از سوی مزدوران دولت احمدی نژاد سرکوب شده و هنوز در زندان به سر می برند.

آقای هوگو چاوز تا کنون هفت بار به ایران سفر کرده و هر بار یکی از منفورترین افراد این کشور را به آغوش کشیده و از او به عنوان "برادر"ش نام برده است. او توجه نمی کند که وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزونلا و ایران در دو مسیر کاملاً مخالف حرکت می کنند. اگر چه هر دو کشور شاهد افزایش قابل ملاحظه ای در درآمدهای حاصل از نفت (و گاز) بوده اند، امّا، مابین شیوه های استفاده از این درآمدهای مضاعف، تفاوت های فاحشی وجود دارد. در ونزونلا، از این درآمد برای ساخت بیمارستان، مدارس و دانشگاه و سایر زیرساخت های اساسی کشور استفاده می شود، ولی در ایران برای پر کردن جیب عده معدودی سرمایه دار انگل صفت.

از یک سو در ونزونلا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت ها و کارخانجات، خدمات رایگان بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش و آزادی های مدنی و غیره بوده ایم (به عکس در ایران، "خصوصی سازی" حتی به قیمت زیر پا گذاشتن اصل ۴۴ قانون اساسی این کشور و به بهانه عدم کارایی و بهره وری پایین بنگاه ها و کارخانجات دولتی، در دستورکار روز دولت قرار گرفته است) تمامی این پیشرفت ها برای کارگران و اقشار محروم ونزونلا، به معنای در دست گرفتن زندگی و سرنوشتشان می باشد؛ مهم تر از همه، سلب مالکیت از کارخانه ها و تشویق به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزونلا را دگرگون کرده و

چند گام به پیش برده است. جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در توازن نیروهای طبقاتی ونزولنا به نفع طبقه کارگر انجام داده است. حکومت ونزولنا نه تنها کارگران را به ساختن "اتحادیه ملی کارگران"، به عنوان بدیلی در مقابل "کنفدراسیون کارگری ونزولنا"، تشویق کرده ، بلکه کارگران را در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها دخالت داده است. تمام جهان می داند که دولت شما فهرست اسامی ۱۱۴۹ کارخانه تعطیل شده را بیرون داده و به صاحبان آن ها اخطار داده است که «آن ها را تحت کنترل کارگری قرار دهید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!»

اما در ایران، علاوه بر نبود ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک ، کارگران از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه مستقل کارگری محروم هستند. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون مانند "کنفدراسیون کارگری ونزولنا" را هم ندارند! آن چه آن ها دارند در «خانه کارگر» و «شورای اسلامی کار» و نهادهای ضد کارگری وابسته به دولت خلاصه می شود؛ نهادهایی که اصولاً در تقابل با کارگران و برای خفه کردن هرگونه جنبش کارگری شکل گرفته اند.

اما در پیش چنین نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر تولید و توزیع نیز شد. اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد با سرکوب، تمام دستاوردهای کارگران را از آن ها باز پس گیرد. این رهبرانی که شما در آغوش می کشید، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود کردند و چندین دهه به عقب کشاندند. در جامعه ایران، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما- که در

دوره شاه قابل تحمل بود- غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی یک فدراسیون اتحادیه های کارگری، مانند "کنفدراسیون کارگری ونزونلا" نیز در ایران غیرقانونی می باشد!

در ایران، میزان بیکاری رسمی (که پایین تر از میزان واقعی برآورد شده است) ۱۰/۸۵ بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال) ۲۲/۳۵ است. حتی وقتی کارگران شاغل هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی شود- در بسیاری از موارد بیش از یک سال. حتی آن هایی که دستمزد خود را دریافت می کنند به زحمت قادر به پرداخت هزینه نیازهای ابتدایی خود در زندگی هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف یک زندگی معمول و شرافتمندانه را نمی دهد. برای نمونه، اجازه ی آپارتمان دو اتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، درآمد یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است. جای تعجبی نیست که ۹۰٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

کارگران شریف ونزونلا

دولت سرمایه داری ایران، هیچ اختلاف و تضاد بنیادین با امپریالیسم آمریکا ندارد. آن ها در حالت جنگ سرد با آمریکا قرار دارند و با دریافت امتیازات کافی، به زودی وارد معاملات سیاسی با ایالات متحده خواهند شد و پشت شما را خالی خواهند کرد. در حقیقت دولت سرمایه داری ایران به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «ملکی» به وسیله تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر- کمک کرده است. دولت سرمایه داری ایران

هم اکنون مشغول مذاکره نزدیک با دولت اوپاما در مورد حل مسایل افغانستان است. این دولت علی رغم شعارهای به ظاهر "ضد امپریالیستی" اش، به سوی بازسازی پیوندهای سابق خود با ایالات متحده آمریکا پیش می رود. گزینش احمدی نژاد، نشانگر چرخش نهایی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیسم، و در رأس آن آمریکا است. بر خلاف تمام "دشمنی ها"، و ژست های "ضد امپریالیستی"، رژیم آماده حل کلیه اختلافات موجود با آمریکا است. دولت ایران می خواهد از ایران، جامعه ای مثل کلمبیا بسازد (در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده است تا شرکت های چند ملیتی بتوانند بدون هیچ گونه مانعی، کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را به یغما برند). بی جهت نیست که دولت ایران، سال هاست در جهت اجرای نسخه های نئولیبرالی ورشکسته بانک جهانی و صندوق بین المللی پول گام برداشته و برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی لحظه شماری می کند.

کارگران شریف ونزوئلا

پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزوئلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دستهایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است. ایشان با نزدیکی به رژیم های ارتجاعی، هرگز نخواهد توانست

مبارزه ضد امپریالیستی را به فرجام رساند. تنها اتحاد نمایندگان واقعی کارگران و زحمتکشان می تواند در مقابل امپریالیسم ایستادگی کند.

کارگران شریف و نزوئلا

در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید. طرفداری از احمدی نژاد یعنی طرفداری از سرکوب کارگران و جوانان ایران. مواضع انحرافی آقای چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد کنید. طرفداری از دولت احمدی نژاد، آن هم پس از وقایع اخیر، در بدترین حالت یک خیانت آشکار به زحمتکشان ایران و در بهترین حالت یک لغزش اساسی در سیاست خارجی است.

با احترام

مازیار رازی

سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۳ تیر ۱۳۸۸

مبارزه با فرصت طلبی و رهبری IMT

درقبال حمایت چاوز از احمدی نژاد

از: کمیته اجرایی ایران IMT
به: رفقای کمیته اجرایی بین المللی (IEC) و دبیرخانه بین المللی (IS)
۴ بهمن ۱۳۸۸

با دروذهای فراوان

بخش ایران گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT)، حتی مدت ها پیش از عضویت رسمی در این سازمان بین المللی، بنابر وظیفه انترناسیونالیستی خود برای دفاع از مبارزات برحق کارگران در سراسر جهان، از پیشرفت های حاصله در ونزولا به دنبال انقلاب بولیواری حمایت کرده است. گرچه به دلیل شرایط سرکوب در ایران، امکان برگزاری آکسیون های علنی در خیابان ها و یا مقابل سفارتخانه ها وجود نداشت، ما در امر خبررسانی و آگاه سازی افشار پیشرو کارگری و دانشجویی در مقابل تبلیغات و تحریفات رسانه ها و مطبوعات زرد بورژوازی، به شدت فعال بوده ایم.

اگر با فضای ژورنالیستی داخل ایران، چه به اصطلاح اپوزیسیون اصلاح طلب و چه جناح مدافعان دولت، آشنا باشید، متوجه خواهید شد که در ایران دو موضع متفاوت در مقابل چاوز و انقلاب ونزولا وجود دارد:

یکی موضع طرفداران حاکمیت ارتجاعی فعلی است که با انتشار خبرهای مربوط به نزدیکی ایران با کشورهای آمریکای لاتین و خصومت این بلوک با سیاست های امپریالیستی آمریکا در منطقه و جهان، سعی دارد تا خود را غیرمنزوی و برادر با کشورهای ضد امپریالیستی معرفی کند.

موضع مقابل آن، اپوزیسیون اصلاح طلب ایران (اپوزیسیون خودی ها) است که با انتشار اخبار نزدیکی ایران و ونزولا، و شرایط داخلی ونزولا، مانند عدم تمدید مجوز RCTV و غیره تلاش می کند تا انقلاب ونزولا را منحط و پوپولیستی ارزیابی کرده و مسیر آن را به سوی یک دیکتاتوری چاوزی پیش بینی کنند. متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ داخل کشور نیز به سوی تحلیل های این جناح جذب شده اند و عملاً همان صحبت ها را تکرار می کنند.

اما در این میان، تنها موضع مستقل از این دو گرایش، از سوی ما اتخاذ شد.

ما ضمن آن که به دفاع از این اقدامات مترقی دولت ونزولا پرداختیم، اشتباهات در سیاست خارجی چاوز را با صراحت و بدون محافظه کاری نقد کردیم.

ما مسأله ونزولا را، مسأله دفاع بی قید و شرط، و یار د تمامی دستاوردهای انقلاب بولیواری به علت سیاست های خارجی اشتباه چاوز، نمی دانیم.

بر اساس شیوه نقد مارکسیستی، ما معتقدیم که می توان هم زمان از چاوز دفاع کرد و در عین حال او را سفت و سخت به باد انتقاد گرفت. ما هیچ توهمی نسبت به انقلاب ونزونلا نداریم و دولت چاوز را در مقطع فعلی، هنوز دولتی سوسیالیستی و کارگری به شمار نمی آوریم؛ اما در برابر کودتای داخلی یا حمله نظامی امپریالیسم، از ونزونلا و دستاوردهای انقلاب این کشور تا به امروز، دفاع خواهیم کرد (آن چنان که تا به الان دفاع کرده ایم).

از زمان شروع اعتراضات مردمی به بهانه نتیجه انتخابات در تابستان ۲۰۰۹، پرزیدنت چاوز بر اثر عدم شناخت شرایط داخلی ایران، اعتراضات انجام شده را ناشی از دخالتگری غرب دانست، با آن مخالفت کرد و جانب دولت سرکوبگر احمدی نژاد را گفت. این در حالی بود که رفیق الن وودز، از همان ابتدا اعتراضات خیابانی را "شروع یک انقلاب" معرفی کرد؛ ما در تعجب هستیم که چگونه IS و رفیق وودز در برابر ادعای چاوز که کاملاً در نقطه مقابل موضع IMT بوده است، هیچ واکنشی نشان نداد. مسلماً اگر IS تا این حد ظرفیت دموکراتیک و گوش شنوایی برای تحلیل هایی غیر از تحلیل های خود داشت، حتماً می باید نامه سرگشاده مازیار رازی به کارگران ونزونلا و مصاحبه او در مورد شرایط ایران را در وب سایت marxist.com درج می کرد، مغایرت آن تحلیل با مقالات آلن وودز را بهانه ای برای عدم انتشار مقاله مازیار رازی معرفی نمی کرد؛ مگر این که عدم نقد و محکوم کردن سیاست خارجی چاوز ناشی از اپورتویسم IS باشد. اما متأسفانه ما باخبر شدیم که IS به بهانه ضدیت موضع رفیق مازیار رازی با موضع پیشین خود، از درج آن خودداری کرده است! این اقدام IS باعث خشم، نگرانی،

ترس رفقای داخل ایران از تک صدایی شدن وب سایت marxist.com شده است.

از سوی دیگر به دلیل حمایت های چاوز از احمدی نژاد و اتخاذ مواضعی بر ضد اعتراضات مردمی، جو به شدت ضد چاوزی در ایران و در میان مخالفین حکومت وجود دارد (به ویژه، راست از این حمایت ها جهت تخطئه دستاوردهای انقلاب بولیواری و یکسان جلوه دادن چاوز و احمدی نژاد، و در واقع حمایت از همان خط امپریالیسم استفاده می کند. این موضوعی است که که پیش تر از سوی ما دقیقاً پیش بینی شده بود) در تظاهرات های خیابانی به دفعات شعار "مرگ بر چاوز" سر داده شده است. در محافل و بحث های گروهی، چاوز و احمدی نژاد را دو فرد همجنس و هم فکر می دانند و به عنوان دو دیکتاتور از آن ها یاد می کنند. ما به دفعات دیده ایم که جوانان معترض در ایران می گویند که پس از آن که ما احمدی نژاد را بیرون انداختیم، مردم ونزونلا نیز، "دیکتاتوری چاوز" را سرنگون خواهند کرد. چند روز پیش دانشجویان راست ونزونلا، که مواضعی ضد چاوز و ضد چپ داشتند، با انتشار نامه ای خطاب به مردم معترض ایران، خود را در مبارزه با استبداد حاکم همدوش ایرانیان دانسته و شرایط خود را مانند شرایط ایرانیان معرفی کردند، از این نامه به شدت در ایران استقبال شد، در واقع در حال حاضر، هر حرفی علیه چاوز گوش شنوا دارد.

رفیق مازیار رازی، چند ماه پیش، در نامه سرگشاده خود خطاب به کارگران ونزونلا، دقیقاً این شرایط امروز ایران و جو ضد بولیواری حاکم را پیش بینی کرده بود. در نامه او خطاب به کارگران ونزونلا، که در سایت مارکسیست دات کام هم درج نشد، چنین می خوانیم: "پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای

هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزونا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دست هایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است."

در چنین شرایطی، هرگونه دفاع از چاوز و اقدامات او با واکنش بسیار بدی از سوی توده های مردم مواجه می شود. این جو، حتی در میان کارگران و دانشجویان رادیکال هم به وجود آمده است. سکوت رهبری IMT و حمایت بخش ونزونا از چاوز، که به حد کافی "مشروط" نبوده است، ما را به این نتیجه رسانده است که موضع IS در این مورد، غیر اصولی و اپورتونیستی است. این مواضع در دسرها و مشکلات زیادی را برای ما در داخل ایران ایجاد کرده است و می تواند به اعتباری که تا به امروز کسب کرده ایم، خدشه وارد کند.

بنابراین، ما به عنوان EC ایران، بخش داخلی، قاطعانه از رفقای IS می خواهیم که برای پایان بخشیدن به این وضع با انتشار یک قطعنامه سیاست های اشتباه چاوز در قبال مسئله ایران را به نقد بکشند و محکوم نمایند و هر چه سریعتر نامه مازیار رازی به مردم ونزونا را در سایت درج کند. طبیعی است که در صورت ادامه یافتن این وضع، تحمل آن برای ما و تماس های نزدیک ما در داخل ایران، غیرممکن خواهد بود.

تحریم جلسه ی کمیته اجرایی بین الملل (IEC) توسط مازیار رازی

رفقای کمیته اجرایی بین الملل (IEC)

در این شرایط بحرانی، و به امید آن که جلسه شما بتواند از بزرگ ترین انشعاب در صفوف خود در تقریباً بیست سال گذشته جلوگیری کند، دروهای خود را به شما می فرستم.

بخش ایران (حتی پیش از پیوستن به سازمان IMT) همواره نگرانی خود را نسبت به نوع و سطح حمایت IMT از دولت چاوز اعلام کرده است. ما نامه های سرگشاده بسیاری را در اعتراض به رابطه "برادرانه" چاوز با جمهوری اسلامی ایران نوشته ایم و ضمن آن به توضیح تفاوت های مختلف و عمیقی پرداخته ایم که میان دولت چاوز و رژیم ایران وجود دارد.

این موضوع بلند مدت، به خصوص پس از درگیری های خیابانی به دنبال اعتراض به نتایج انتخاباتی ژوئن ۲۰۰۹، حالتی جدی و بحرانی به خود گرفت. برای خنثی کردن، یا دست کم کاهش دادن اثرات حمایت همه جانبه چاوز از احمدی نژاد، ضروری بود تا ما با سیاست های چاوز در قبال رژیم

ایران مرزبندی کنیم. بنابراین من بار دیگر نامه سرگشاده ای را پیرامون این موضوع نوشتم، منتها این بار خطاب به کارگران ونزونا و نه شخص چاوز. نامه سرگشاده به کارگران ونزونا پیرامون حمایت چاوز از احمدی نژاد، از سوی دبیرخانه بین الملل (IS) در وب سایت IMT درج نشد، چرا که آقایان گمان می کردند چنین نامه ای برای فعالیت بخش ونزونا مشکل ساز خواهد بود. در آخرین پاراگراف نامه مذکور، از کارگران ونزونا چنین خواسته شده بود:

"در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید ... مواضع انحرافی چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد کنید". درست به همین دلیل است که این نامه عملاً از سوی IS سانسور شد و حتی تا تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۹ در بین همه اعضای IEC منتشر و توزیع نگشت (این در حالیتی که من سه بار خواهان انتشار آن شده بودم: ۲۱ سپتامبر، ۱۲ نوامبر و ۱۶ نوامبر ۲۰۰۹).

به دنبال مکاتبات مان در اواخر ژانویه ۲۰۱۰ و بار دیگر در ۱۶ فوریه ۲۰۱۰، من سه نکته را به منظور حل مشکلاتی مطرحی کردم که به علت حمایت شرم آور و همه جانبه چاوز از رژیم خامنه ای-احمدی نژاد از زمان تقلب "انتخاباتی" به این سو برای رفقای ما در ایران ایجاد شده است؛ مشکلاتی که IMT میلی به برخورد با آن ندارد. در تاریخ ۱۶ فوریه ۲۰۱۰، من توجه شما را به این مسأله جلب کردم که:

در ۳۱ مین سالگرد انقلاب ایران (۱۱ فوریه ۲۰۱۰)، پرزیدنت چاوز بار دیگر از احمدی نژاد، "انقلاب اسلامی" و رژیم حمایت کرد. در کنگره فوق العاده حزب سوسیالیست متحد ونزونا (PSUV)، در حضور ۷۲۲

نماینده، چاوز "پیام همبستگی با پرزیدنت محمود احمدی نژاد، مردم ایران و انقلاب اسلامی" را فرستاد. ضمناً او به یکی دیگر از "نامه های تبریک آمیز" خود خطاب به احمدی نژاد اشاره کرد که در آن مجدداً از "درودهای گرم به مناسبت جشن ۳۱مین سالگرد انقلاب اسلامی" سخن به میان آورده بود. من بار دیگر موارد زیر را از شما درخواست کردم:

IS-۱ باید نامه سرگشاده من را سریعاً و بدون وقفه بیش تر (همراه با توضیحی برای علت تأخیر، و در صورت نیاز انتقاد IS از نامه) منتشر نماید.

IS-۲ باید سیاست خارجی چاوز را محکوم نماید، چرا که او به "انقلاب" مردمی ایران (آن گونه که IS ادعا می کند!) برچسب وابستگی به CIA را زده است و نتیجتاً به طور ضمنی کشتار و تجاوز به جوانان بیگناه در خیابان ها و زندان ها به وسیله رژیم ارتجاعی را توجیه کرده است. بیانیه IS می تواند به وسیله خودش و آن گونه که مناسب می داند، نوشته شود.

۳- با انجام این دو وظیفه دیر هنگام (که به شخصه بیش از دو ماه پیش خواستار آن شدم)، ما می توانیم به بحث های درونی خود با IS و IEC و متعاقباً جلسه ماه مارس IEC ادامه دهیم.

شما بار دیگر درخواست های من را نادیده گرفتید و حتی نامه سرگشاده من را منتشر نکردید. تنها پاسخ شما به درخواست های من همان جلسه IEC و بحث و تصمیم در مورد تصویب یک قطعنامه بود. به هر حال اگر IEC اقدامی هم صورت دهد، دیگر بسیار دیر شده است.

برای بخش ایران، این تاکتیک فرسایشی، نه موضوعی منطقی بود و نه موضوعی قابل قبول.

همان گونه که نامه کمیته اجرایی ایران در داخل (۲۴ ژانویه ۲۰۱۰) خاطر نشان می سازد، موضع IMT در مورد این موضوع، فعالیت بخش ایران را تقریباً غیرممکن ساخته است.

گرچه این موضعی ایست که از سوی IS اختیار شده، اما سکوت تمامی اعضای IEC در قبال این مسأله حیاتی، اثبات می کند که آن ها با تصمیم IS توافق دارند. رویکرد اپورتونیستی IS و بی تفاوتی IEC، برای بخش ایران هیچ راهکاری به جای نمی گذارد مگر آن که من- به عنوان نویسنده نامه مذکور و سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در IEC- جلسه ماه مارس IEC را به نشانه اعتراض به رفتار اپورتونیستی شما بایکوت کنم. بنابراین من به عنوان عضو ایرانی IEC، در این جلسه شرکت نخواهم کرد.

رفیقانه،

مازیار رازی

۱ مارس ۲۰۱۰

IMT مرده است، زنده باد بین الملل!

پیرامون اخراج مازیار رازی و قطع ارتباط این گرایش با باند آلن وودز

بیانیه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

تشکیل کنفرانس فوق العاده امروز گرایش مارکسیست های انقلابی ایران (IRMT) بلافاصله پس از وقایع جلسه ماه مارس کمیته اجرایی بین المللی (IEC) گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT) اعلام گردید. به محض آن که پیشرفت های این جلسه پیرامون ایران به اطلاع اعضای ما رسید، کاملاً روشن شد که یک کنفرانس باید به منظور هدف خاص قطع ارتباط با IMT تشکیل گردد. این امر به خاطر موضع گیری تماماً اپورتونیستی باند آلن وودز در مورد سیاست خارجی هوگو چاوز در قبال جمهوری اسلامی ایران، آن هم صرفاً برای استفاده از امتیازاتی هم چون تلویزیون ونزونا و "فرش قرمز" کاخ میرافلورس، بود.

دو قطعنامه دیروز از سوی کمیته اجرایی بین الملل در سازمان گرایش بین المللی مارکسیستی، ظرف یک روز، همکاری همبستگی ای و سیاسی را که از سال ۲۰۰۱ شروع شده بود، به آخرین اپیزود از رابطه سیاسی خود تبدیل کرد.. این روند در تاریخ ۲ اوت ۲۰۰۸، یعنی زمانی که کنگره جهانی متفق القول به نفع پیوستن اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران (IRSL) به عنوان بخش ایرانی رسمی گرایش بین المللی مارکسیستی رأی داد، به نقطه اوج خود رسید. سپس در سپتامبر ۲۰۰۸، اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران، که در تبعید فعال است، با هیئت تحریریه میلیتانت در ایران و کمیته اقدام کارگری ترکیب شد تا گرایش مارکسیست های انقلابی ایران تشکیل گردد.

وقایع پس از انتخابات ظاهراً تقلبی ریاست جمهوری در ژوئن ۲۰۰۹، که در بنبوحه بزرگ ترین رکود اقتصادی سرمایه داری جهانی طی بیش از ۶۰ سال گذشته رخ داد، این رابطه را به شدت تحت فشار قرار داد. آن چه که تحت عنوان اختلاف نظر در مورد شیوه محکوم نمودن تلاش های خسته کننده چاوز در دیپلماسی جهانی و همبستگی او با یک رژیم "ضد امپریالیستی" آغاز شد، طی کم تر از هشت ماه، و به دنبال امتناع باند آلن وودز جهت انتشار مقالات ما در مورد حمایت چاوز از سرکوب، به شکافی جدی انجامید؛ اجتناب باند الن از انتشار و توزیع مقاله ما در بین سایر اعضای کمیته اجرایی بین المللی یا رهبری بخش های مختلف گرایش بین المللی مارکسیستی، و چنگ انداختن به انواع و اقسام ابزارهای سازمانی برای خفه کردن صدای انتقاد و تضعیف کار گروه ما- یعنی بخش ایرانی رسمی گرایش بین المللی مارکسیستی، که با کنگره جهانی به رسمیت شناخته شد.

باند آلن وودز و سیاست چاوز در قبال جمهوری اسلامی ایران

انتقاد فعالین کارگری و مارکسیست های ایران از چاوز چیز جدیدی نیست. بیش از شش سال پیش، در تاریخ ۴ نوامبر ۲۰۰۴، شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN) نامه سرگشاده مؤدبانه ای خطاب به هوگو چاوز نوشت و ضمن آن، روی عدم وجود ابتدایی ترین حقوق، من جمله حق تشکیل سندیکا در ایران، دست گذاشت. به دنبال این نامه، نامه سرگشاده دیگری از سوی اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران در ژوئیه ۲۰۰۶ با تأکید بر مغایرت سیاست های دولت بولیواری و جمهوری اسلامی ایران و هم چنین توضیح نقش رژیم در شکست انقلاب ۱۹۷۸-۷۹ نوشته شد. از آن زمان، نامه های سرگشاده و بیانیه های بسیاری (غالباً در مورد ملاقات با مقامات دولت ایران) در مورد رابطه نزدیک چاوز با رژیم ایران نوشته شد؛ من جمله بیانیه ای از IMT که پیش نویس آن به وسیله ما تهیه شد اما دبیرخانه بین المللی، این مقاله را، سرخود، پیش از انتشار تغییر داد.

لازم به ذکر است که این موضوع، یعنی رابطه بسیار نزدیک چاوز با سران دولت بورژوایی ایران، صرفاً دغدغه چپ ایران نیست، بلکه کارگران ایران را هم بیزار می کند. در ژوئیه ۲۰۰۶، چاوز از ایران خودرو، بزرگ ترین کارخانه ساخت اتومبیل و وسایل نقلیه در خاورمیانه، بازدید کرد. پیش از این، کارگران نکات مثبت بسیاری در مورد چاوز شنیده بودند و علاقه داشتند تا به صورت شخصی با او ملاقاتی داشته باشند. در ابتدا کارگران بسیار شگفت زده بودند که می دیدند رئیس جمهور یک کشور با کارگران دست می دهد و یا حتی با آنها رو بوسی می کند. حتی قرار بود که آن ها بیانیه ای را به افتخار چاوز

و به منظور استقبال از حضور این رهبر انقلابی در کارخانه آن ها قرانت کنند. اما پیش از قرانت این بیانیه، چاوز به تحسین از احمدی نژاد پرداخت، او را برادر خود خطاب کرد و رژیم ایران را دولتی انقلابی نامید و غیره. کارگران تماماً از او بیزار شدند، به طوری که بیانیه را پاره و سالن را ترک کردند.

به این ترتیب، امتناع باند آلن وودز از محکوم نمودن هوگو چاوز به خاطر حمایت همه جانبه او از جمهوری اسلامی ایران و اقدامات این رژیم در ممانعت از تظاهرات های خیابانی پس از "انتخابات" مشکلات را شدیدتر کرد. در همان حال که رژیم ایران هر روز از روش هایی وحشیانه برای در هم کوبیدن اعتراضات خیابانی استفاده می کرد، آقای چاوز هم در حمایت خود از سرکوب آن چه که تظاهرات با کمک CIA می نامید، مصمم تر می شد.

هم چنین باند آلن وودز تلاش می کرد تا در کل وجود موضع گیری انتقادی ما نسبت به دبیرخانه بین الملل (IS) را منکر شود. به طور اخص، این به اصطلاح دبیرخانه بین الملل، از انتشار نامه مازیار رازی زیر عنوان "نامه ای سرگشاده به کارگران ونزونا پیرامون حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد" و تمامی مقالاتی که پس از آن در مخالفت با "تحلیل" تماماً اشتباه، غیر قابل دفاع و اپورتونیستی موضع رسمی IMT اجتناب کرد. همین موضوع، شرایط کار گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در داخل را تقریباً ناممکن ساخت. این موضع گیری رسمی، بنا به تصمیم IS- هسته مرکزی باند بوروکراتیک آلن وودز- و بدون هرگونه مشورت با کسی- نه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، یعنی بخش ایران که در سال ۲۰۰۸ از سوی کنگره جهانی به رسمیت شناخته شده، و نه حتی IEC!- اتخاذ شد. حتی مشاهده تصاویر ویدئویی تظاهرکنندگان در حال سردادن شعارهایی علیه چاوز در همان

"انقلاب"ی که باند الن پیش بینی نموده بود، تغییری در سیاست آن ایجاد نکرد!

دبیرخانه بین الملل (IS)، علاوه بر سانسور تمامی مقالات ما که در مخالفت با "خطر رسمی" وب سایت ها و نشریات IMT تهیه شده بود، به مدت حدوداً دو ماه از انتشار این مقاله در بین اعضای IEC امتناع کرد؛ حتی پس از درخواست های مکرر برای توزیع آن. برخی مقالات در واقع زمانی که توزیع شد که تعداد بیش تر و بیش تری از از اعضای IEC وادار شدند یا فریب خوردند با تهدید شدند تا با تصمیم IS در در جلسه IEC موافقت کنند. جلسه IEC نیز عمداً دو ماه به عقب افتاد.

نتیجه مانورها و طرح های این بوروکراسی متحجر، که منابع بین الملل را صرف درگیری های فراکسیونی خود با گرایش مارکسیست های انقلابی ایران و تمامی سایر مخالفین کرد، دقیقاً همان چیزی بود که ما پیش بینی می کردیم: یک تفتیش عقاید قرون وسطایی، که تماماً به وسیله IS طرح ریزی شده بود، به طوری که خواسته این گروه هوچی (به اصطلاح IEC) برای مجازات با اجابت از سوی "اشرافیت دست و دل باز" (همان به اصطلاح IS) روبه رو شد!

به همین دلیل است که کمیته مرکزی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران از نماینده ما در IEC، یعنی مازیار رازی، خواست جلسه ماه مارس این "ساختار دموکراتیک"، که بین کنگره ها قرار است "بلند مرتبه ترین گروه تصمیم گیری" در بین الملل باشد را تحریم کند.

انقلاب ۱۱ سال پیش آغاز شد!

باند آلن وودز، به طور عجیبی، این خط اپورتونیستی را که روی مشروعیت بخشیدن چاوز به سرکوب روزافزون در ایران چشم خود را می بندد، با "تحلیل" احساساتی و ژورنالیستی خود مبنی بر آغاز انقلاب ایران، انقلابی که جرقه های ۱۱ سال پیش زده شده است(!)، ترکیب می کند.

باند آلن وودز، اگر از افراد اپورتونیست ولی باهوش تشکیل شده بود، قاعدتاً می باید جهت خود را بعد از اعتراضات خیابانی در ماه ژوئن ۲۰۰۹ تغییر می داد- وقایعی که باند الن به عنوان نشانه های شروع انقلاب می پندارد! با این وجود، این اپورتونیست های کودن ما، به قدری به سوی رفرمیسن در غلتیده اند که نمی توانند چشم انداز "انقلاب"- همان انقلابی که ۳۰ سال پیش پیش بینی کرده بودند- را ببینند.

بنابراین جای تعجبی نیست که آن ها نمی توانند از فرش قرمزی که امروز جلوی کاخ میرافلورس برای آنها پهن شده در مقابل گارد سرخ شوراهای تهران در طی چند سال بگذرند! آن ها هیچ چشم اندازی برای پیروزی "انقلاب" خود (در واقع "شرایط انقلابی" برای تمامی مارکسیست های انقلابی) در سرمایه داری رو به زوال ندارند! برای تمام سانتریست های راست و خرده بورژوازی، یک پرنده در مشت بهتر از دو پرنده در یک بوته است.

این انقلابی دو مرحله ای است!

"وظایف فوری انقلاب ایران چیست؟ مشخصاً دموکراسی، مبارزه برای مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاها، برای آزادی بیان، آزادی انجمن.

[...] اعضای بخش ایران که هنوز نمی دانند چطور با طرفداران موسوی و تظاهرکنندگان صحبت کنند، در واقع برخوردی سکتاریستی با آن ها دارند" (آلن وودز، جلسه کمیته اجرایی بین الملل در مورد ایران، ۳ مارس ۲۰۱۰).

شاید گفتن این موضوع بدیهی باشد که انقلاب آخرین آزمون برای تمامی آن انقلابیون لافزن است. در حال حاضر هیچ راه بهتری برای توصیف این موضوع وجود ندارد. اگر ما نگاه کنیم که چه طور "رهبری انقلابی" از ژوئن ۲۰۰۹ به این سو رفتار کرده است، شخصیت واقعی آن کاملاً آشکار می شود. هرچند نشانه های بسیاری در مقالات ژورنالیستی و احساساتی آلن وودز از ژوئن ۲۰۰۹ به بعد وجود داشت که نشان می داد او کوچک ترین اطلاعی در مورد ابتدایی ترین حقایق جامعه امروز ایران، تاریخ ۳۰-۳۵ سال گذشته و سازمان های چپ ایرانی ندارد، جلسه اخیر IEC زمانی بود که تمامی این ها جریان ها جمع شد و به کلیتی "منطقی" تبدیل شد و چشم انداز آن را برای انقلابی که ۳۰ پیش پیش بینی می کرد، روشن نمود! به یک باره آلن وودز نقاب "انقلابی" خود را برداشت و چند نطق روشن در مورد برداشت خود از انقلاب دو مرحله ای ایراد کرد: انقلابی که بدون کارگران و بر اساس شعارهای "دموکراسی انقلابی" آغاز می شود.

آلن وودز و باند او ادعا می کند که ایران امروز "مانند اسپانیای ۱۹۳۰" کشوری دهقانی، اما دارای پرولتاریایی نیرومند در برخی مراکز است! آن ها هم چنین اصرار می کنند که گرایش مارکسیست های انقلابی ایران نمی فهمد که ایران اساساً کشوری دهقانی است و انقلاب ایران می تواند بدون کارگران آغاز شود و این "یک مسأله ابتدایی" است که دانشجویان انقلاب را آغاز می کنند، نه کارگران.

بزرگ ترین موهبت الهی خداوندگار تنوریک ما اینست که نیازی نمی بیند که به دنبال حقایق عینی بگردد و بنابراین نادان باقی می ماند و یک سری موضوعات کلی را که می تواند در مورد تمام کشورهای توسعه نیافته مصداق داشته باشد، مثل علف هرز در مقاله اش پخش کند. این "رهبر رهبران" نمی داند که پیش از این در سال ۱۹۸۱-۸۲، بیش از نیمی از جمعیت ایران (۵۰,۵۳%) شهری بود و نرخ شهری شدن در سال ۲۰۰۵-۶، به دو سوم (۶۷,۸۷%) رسید. بنابراین، ایران از اوایل دهه ۱۹۸۰ تاکنون اساساً کشوری شهری بوده است! در نتیجه، "اطلاعات" باند الن وودز در مورد ایران حدوداً سی سال عقب است! احتمالاً برای باند الن ناراحت کننده است که بدانند ایران قرن ۲۱ از ژاپن، ایتالیا یا اتریش شهری تر است! اگر به این موضوع از نظر ترکیب تولید ناخالص داخلی (GDP) نگاه کنیم، می بینیم که کشاورزی تنها ۱۰,۸% تولید اقتصادی را تشکیل می دهد در حالی که بخش صنعتی و خدمات به ترتیب ۴۴,۳% و ۴۴,۹% تولید ناخالص داخلی را دربر می گیرد (تخمین ۲۰۰۸).

هر کس، به هر شکل که به ایران امروز نگاه کند، می بیند که این کشور به هیچ عنوان شبیه به اسپانیای سال ۱۹۳۰ نخواهد بود. اما این اشتباهی بزرگی خواهد بود اگر فکر کنیم که این موضوع فقط ناشی از نادانی و حماقت این باند است. این اطلاعات کاملاً استباه برای اعتبار بخشیدن به تحلیل های باند الن در مورد نیروهای طبقاتی در ایران و ارائه شعارها و روش های دخالتگری در "انقلاب" استفاده می شوند. نتیجه منطقی چشم انداز آن ها در نقد آلن وودز به IRMT برای "روش سکتاریستی" برخورد بخش ایران به موسوی خلاصه می شود! اگر نقد رهبرانی که دستشان به خون هزاران مخالف آغشته

است (کسی که نه تنها در دوره کشتار های زندانیان سیاسی در سال ۱۹۸۸، بلکه در عمده زمان جنگ امپریالیستی بین ایران و عراق، یعنی زمانی که شوراها، جریانات چپ و تمامی سازمان های مستقل کارگران، زنان و دانشجویان و همین طور ملیت های تحت ستم در هم شکست، نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران بوده است) سکتاریستی محسوب می شود، ما به سکتاریست بودنمان افتخار می کنیم.

تنها توجیه ممکن برای "سکتاریستی" برخورد نکردن با موسوی و اصلاح طلبان دولتی، می تواند جهت گیری باند الن به سمت آن ها باشد. این باند به جای انتقاد از موسوی، به حمایت انتقادی از آن ها روی آورده است.

البته اگر باند آلن وودز می تواند تا به این حد با قصابان انقلاب ۱۹۷۹ در ایران "دوستانه" برخورد کند، عجیب نیست که مشغول نزدیکی به سازمان های "چپ صادق"! باشد؛ در قطعنامه IEC در مورد ایران، مصوبه ماه مارس سال ۲۰۱۰ چنین می خوانیم: "ما همچنین باید به دنبال همکاری با سازمان های "چپ صادق" که درون جوانان و کارگران ایران دارای نفوذ هستند باشیم. خط مشی ما در برابر آن ها باید دوستانه اما محکم باشد. و باید هر جا که امکانش بود با آن ها همکاری کنیم." IS و IEC خود را در مورد چشم انداز های پیدا کردن چنین سازمان هایی در ایران و پذیرفته شدن از طرف آن ها فریب می دهد. بهترین نتیجه ای که این باند از این راه می تواند به دست آورد، پس زده شدن از طرف سازمان های خرده بورژوازی سائتریست در تبعید باشد.

تنوری انقلاب دو مرحله ای آلن وودز جداً یک کمک تئوریک بزرگ به تحلیل مارکسیستی از نیروهای طبقاتی در کشورهای در حال توسعه در قرن

۲۱ است! این به دلیل دورویی، بزدلی، اپورتونیزم و دروغ‌گویی آلن وودز است که او رسماً اعلام نمی‌کند امروز بیشتر به منشویک‌ها نزدیک است تا بولشویک‌ها.

ابزارهای تشکیلاتی

علاوه بر این پس رفت سیاسی، ما اتفاقاتی را شاهد بوده ایم که تنها می‌تواند به عنوان یک نوآوری تشکیلاتی بزرگ توصیف شود؛ نوآوری‌ای که که نویسنده اش را برای همیشه در تاریخ جنبش کارگری بین‌المللی بد نام خواهد کرد.

باند آلن وودز، علاوه بر آن که تمام دستگاه سازمانی تمام وقت بین‌الملل را روانه مبارزه با سازمان کوچکی کرده است که جرأت کرده خط خود را از رهبر خود گماشته مارکسیزم، یعنی آلن وودز، جدا کند، علیه IRMT دست به اقدامات سازمانی نیز زده است. باند آلن وودز اخیراً تلاش کرده است تا دو تن از اعضای ایرانی الاصل بخش‌های دیگر IMT را به زور وارد بخش ایران کند. چه طور کسی می‌تواند عضو یک سازمان باشد، در حالی که نه حق عضویت می‌پردازد و نه تحت دیسپلین رهبری آن سازمان به فعالیت مشغول است؟

اما، وقتی ما این اقدام "مهربانانه" آن‌ها برای "جذب" دو عضو جدید برای گروه مان را ناکام گذاشتیم، آن‌ها از "نام" IEC برای تصویب دو قطعنامه علیه مازیار رازی به عنوان یک "خبرچین پست" استفاده کردند. بهانه این اتهام هم "افشای هویت آن دو ایرانی الاصل" و قرار دادن آن‌ها در معرض شناسایی و دستگیری از سوی سازمان‌های اطلاعاتی ایران بیان شد.

این قطعنامه در نهایت با اخراج مازیار رازی، و لغو عضویت بخش ایران از IMT به پایان رسید. این ها مشخصاً اقدامات یک بورکراسی درمانده و مستأصل است که شدیداً در گنداب جامعه سرمایه داری دست و پا می زند تا بتواند یک چنین دروغ کثیفی را برای خریدن زمان و اعتبار پیدا کند. (به زودی یک مجموعه سند در این مورد منتشر خواهیم کرد)

به علاوه باند آلن وودز از ابزارهای تشکیلاتی علیه سایر بخش ها بهره برده، و پول و منابع موجود را صرف مبارزه با تمامی کسانی نموده است که با او اختلافاتی سیاسی و تنوریک دارند. آلن وودز و شرکا، مداوماً از تفسیر استالینیستی "سانترالیسم دموکراتیک" برای خفه کردن بحث و جدل های داخلی استفاده کرده اند. برخورد آن ها در قبال مسأله چین، اقتصاد جهانی، سانترالیسم دموکراتیک و سایر موضوعات به وضوح ماهیت آن ها را نشان داد و نهایتاً به تشکیل بخش بولشویک بین المللی منجر شد. بخشی که باند آلن از به رسمیت شناختن آن سرباز زده است. (مثل این می ماند که انتظار داشته باشیم تزار مخالفین خود را به رسمیت بشناسد).

تناقضات باند آلن وودز به همین جا ختم نمی شود: در عین حال که باند او به شدت این ایده را تبلیغ می کند که "انقلاب" ایران آغاز شده، اما طی ۸ ماه گذشته حتی یک پیکت هم در حمایت از تظاهرات خیابانی در ایران برگزار نکرده است! باند آلن وودز الآن در تلاش است تا در فعالیت های شبکه همبستگی کارگری اخلال به وجود آورد و بهانه ابلهانه آن ها هم اینست که این شبکه قصد دارد از سازمان برای تقویت و ترویج خود استفاده کند! یک چنین بهانه هایی از کسی می آید که دائماً مشغول چاپلوسی در مهمانی های

میرافلورس و استفاده از امکانات تلویزیونی ونزونلا، و دست و پا زدن های عبث و بیهوده برای تبدیل شدن به یک رهبر بزرگ مارکسیست، است. در حال حاضر باند آلن وودز ۱۸۰ درجه تغییر کرده است؛ یعنی الآن به برداشت منشویکی از عضویت و انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۳ به عنوان راهی به سوی جلو نگاه می کند! البته این موضوع لااقل از نظر منطقی سازگار است، چرا که شما نمی توانید بدون ضوابط و معیارهای منشویکی در مورد عضویت، استراتژی منشویکی داشته باشید. ما به باند جناب آلن وودز به خاطر حلّ این تناقض بین استراتژی و مفاهیم تشکیلات اش تبریک می گوئیم.

ورشکستگی نظری و سیاسی

ریاکاری و دروغ پردازی باند آلن وودز حدّ و مرزی ندارد. از نظر آن ها، هرچیزی می تواند برای "پیروزی" در بحث مورد استفاده قرار گیرد. باند آلن وودز حتی تنوری مارکسیستی دولت را هم دگرگون می کند تا بتواند ادّعا کند که در ونزونلا "بورژوازی، کنترل دولت را از دست داده است"؛ که حزب کارگر اسرائیل، یعنی حزبی که دولت صهیونیستی را تشکیل نهاده، حزب "سوسیال دموکرات کلاسیک" شده بود و مارکسیست ها باید وارد آن می شدند. تحریف تاریخ هم البته شگرد دیگریست تا فاکت های نامناسب و "مزاحم"، مثل شوراها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، ناپدید شوند (!)؛ به همین ترتیب، می توان نمونه های دیگری از پیروزی های تئوریک باند آلن وودز را برشمارد. حقایق نصفه و نیمه و دروغ های آشکار به طور معمول به این مجموعه مخرب اضافه می شوند تا ظاهراً "سطح تئوریک" رفقا (!) افزایش پیدا کند.

درست همان طور که انقلاب ۱۹۷۸-۷۹ ایران ضعف های دبیرخانه متحد بین الملل چهارم را آشکار کرد، و به لغو عضویت حزب کارگران سوسیالیست (HKS) از این سازمان انجامید، بحران اقتصادی فعلی سرمایه داری جهانی و شرایط انقلابی در ایران هم شکاف های بسیاری در گرایش بین المللی مارکسیستی به وجود آورده است. تا به الآن اکثریت دو بخش از بخش های اصلی سازمان، یعنی اسپانیا و ونزولا، به همراه اقلیت در مکزیک، جدا شده و یک گرایش بین المللی جداگانه (جریان مارکسیستی انقلابی) را تشکیل داده اند. با این وجود، خیانت باند آلن وودز به طبقه کارگر جهانی و ابتدایی ترین اصول مارکسیسم انقلابی، تازه شروع شده است. اما کسانی که هنوز در کلوپ هواداران آلن وودز حضور دارند، شاهد اخراج ها، لغو عضویت ها و اتهام پراکنی های بیشتری خواهند بود.

در کاریکاتوری که رهبری در خلال بحث در مورد سانترالیسم دموکراتیک نشان داد، تفسیر شبه استالینیستی آن ها از "سانترالیسم دموکراتیک" برای توقف و سانسور دیدگاه های اقلیت استفاده شد. باند آلن وودز، از همین تفسیر استالینیستی برای به رسمیت نشناختن حق یک اقلیت در متشکل نمودن خود به عنوان یک بخش در داخل IMT، جلوگیری از انعکاس این اختلاف - نه تنها در جنبش سراسری کارگری بلکه حتی میان رهبری و به ویژه اعضای رده پایین تمامی بخش های ملی سازمان- استفاده کرد، این رفتار بوروکراتیک، به یکی از "سنن" غیر قابل بحث بین الملل تبدیل شده است. پاسخی ۳۷ صفحه ای که آلن وودز، این اسقف پوروکراسی، در جواب متن "به سوی سانترالیسم دموکراتیک" نوشت، سندی است که در آن یک سری نقل قول های بی ربط از مارکس، لنین و تروتسکی با هذیان گویی های

استثنایی او سرهم شده است. این رفیق احتمالاً در جایی خوانده است که نخستین قانون دیالکتیک می گوید: تغییر کمی به تغییر کیفی منجر می شود. بعد به این نتیجه اشتباه رسیده است که هرچه بیش تر و بیش تر نقل قول های بی ربط و بی ارزش در مقاله خود تلمبار کند، مقاله اش خود به خود به یک اثر کلاسیک مهم مارکسیستی تبدیل می شود!

اکنون چه؟

صفوف IMT رفقای شایسته و صادق بسیاری دارد که حتی از این بحران بی خبرند، چه برسد به آن که از شکاف فعلی و اخراج های متعدّد باخبر باشند؛ چرا که کنترل سخت از سوی بوروکراسی متحجّر و ورشکسته از نظر سیاسی، راه ارتباط مابین بخش ها و اعضای سازمان را سد می کند. ما از تمامی این رفقا می خواهیم، تا به خاطر وفادار ماندن به سنت ها و اصولی که نخستین بار برای آن ها به سازمان پیوستند، به آن چه که پیش آمده است نگاهی بیندازند و آینده سیاسی خود را تعیین کنند.

فراکسیون بولشویک بین المللی قصد دارد تا با عبور از بوروکراسی مرکزی و خرده بوروکرات ها و افراد حقیری که اوامر و فرمایشات آن را در بخش های کشورهای مختلف عضو سازمان اجرا می کنند، با اعضای رده پایین گرایش بین المللی مارکسیستی به بحث پردازد.

برای ما، به عنوان بولشویک-لنینیست، چشم انداز آتی کاملاً روشن است: توسعه شرایط انقلابی، بدون شک به یک انقلاب (به مفهوم مارکسیستی واقعی آن) در ایران طی چند سال آینده منجر خواهد شد. در یک چنین انقلابی، مسأله تسخیر قدرت دولتی به وسیله پرولتاریا مطرح خواهد شد. ما، جزء جزء

فعالیت های خود را بر پایه چنین چشم اندازی بنا می کنیم و زمانی که تمامی شرایط عینی به بلوغ رسیده باشد، تمام نیروی خود را برای آماده کردن کارگران جهت تسخیر قدرت و خرد کردن دولت بورژوازی صرف می کنیم.

بنابراین اخراج مازیار رازی و لغو عضویت گرایش مارکسیست های انقلابی ایران به وسیله باند آلن وودز، تنها دو گام در مبارزه طولانی ما علیه سرمایه داری، و پادوها و گماشتگان آن در داخل جنبش های کارگری و مارکسیستی است. ممکن است به نظر برسد که ما به هر حال مبارزه فعلی را شکست خورده ایم. اما، برای ما، اخراج شدن از یک بین الملل بولشویکی-لنینیستی به معنای یک شکست و تراژدی بزرگ خواهد بود. در صورتی که لغو عضویت از سوی گرایش بین المللی مارکسیستی، به معنای رهایی از ارتباط با حمایت های ضمنی چاوز از تجاوز و شکنجه و سایر مواردی است که پیش از این فعالیت ما را در داخل ایران تقریباً غیرممکن می ساخت. ضمناً ما را از قید و بند محدودیت های بوروکراتیک، سانسور و اختناق باند آلن که مانع محکومیت این سیاست خارجی به شکل مؤثرتر از سوی ما شده است، آزاد خواهد ساخت.

توانایی بوروکراسی، با تمامی افراد تمام وقت، وب سایت ها و سایر منابع آن، قادر نیست تا سیاست های باند آلن وودز را درست جلوه دهد. دغل بازی های خرده بورژوازی بوروکراسی که خاص دکان داران است، نه رهبران انقلابی، نه تنها در جذب بهترین فعالین کارگری و جوانان ناموفق خواهد بود بلکه هم چنین روحیه بسیاری از اعضای پایین سازمان را تضعیف خواهد کرد و به تخریب آن چیزی منجر می شود که طی چند دهه با فداکاری صدها تن از اعضا ساخته شد.

در دوره آتی نه تنها نیروهای مارکسیسم انقلابی مبارزه نهایی را علیه بوروکرات ها، اپورتویسنت ها، سکتاریست ها، سانتریست ها و رفرمیست ها پیروز خواهد شد، بلکه حتی سرمایه داری را نیز نابود خواهد ساخت. برای ما، IMT به سرعت در حال تبدیل به بین المللی منشویکی است و در نتیجه به عنوان یک سازمان انقلابی، دیگر مرده است. بنابراین مبارزه ما برای ساختن انترناسیونال بولشویکی-لنینیستی در بیرون از IMT ادامه دارد!

زنده باد انترناسیونال بولشویکی-لنینیستی!

زنده باد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا!

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۹ مارس ۲۰۱۰ - ۱۸ اسفند ۱۳۸۸

در مورد اختلافات اساسی ما با IMT

مسأله چاوز و ونزویلا

وحید رنجبر

در صفحه نظرات وبلاگ جدید میلیتانت، بحثی در مورد لغو عضویت گرایش مارکسیست های انقلابی ایران از سوی سازمان "گرایش بین المللی مارکسیستی" (IMT) و اخراج رفیق مازیار رازی آغاز شده است که من هم به عنوان عضوی از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، لازم می دانم تا نه تنها در این بحث شرکت کنم، بلکه آن را عمومی و گسترده تر سازم. ما مارکسیست های انقلابی چنان به صحت مواضع اتخاذی خود- مواضعی که موجب اخراج ما از آی ام تی شد- اطمینان داریم، که نه فقط از بحث در فضای آزاد و بیرون از ایمیل لیست های تحت اختیار دبیرخانه وحشت نداریم، بلکه به زودی تمامی مکاتبات چند هفته اخیر را، که به اخراج مازیار رازی ختم شد، ترجمه خواهیم کرد و به طور علنی بر روی اینترنت قرار خواهیم داد. در مورد

بحث حاضر هم همین خواهد بود. ما قویاً از انجام بحث علنی در این مورد حمایت می‌کنیم، تا خط به شدت بوروکراتیک و اپورتونیستی آلن وودز و باندش را در برابر جنبش چپ ایران افشا نماییم. همان گونه که طی چند سال گذشته، این خود ما بودیم که این گروه و شخص آلن وودز را به فعالین دانشجویی و سوسیالیست داخل ایران شناسانیدیم. البته ذکر این نکته هم ضروریست که کمیته اجرایی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، چند ماه پیش خواستار جدایی از آی ام تی و خروج خود از این سازمان شده بود، همین کمیته اجرایی بود که از رفیق مازیار رازی خواست تا جلسه کمیته اجرایی آی ام تی را تحریم کند. ما از زمانی که مبارزه خود را درون صفوف آی ام تی در برابر خط فرصت طلبانه، حذف گرایانه و هیجان زده آلن وودز و شرکایش آغاز کردیم، می‌دانستیم که احتمال اخراج ما بسیار زیاد است.

در حال حاضر هم که بابک کسرابی، ظاهراً به نمایندگی از آی ام تی، در حال بحث در مورد این انشعاب است، ما نیز تلاش خود را می‌کنیم که تا جایی که مسائل امنیتی در میان نباشد، تمامی مکاتبات مربوط به مبارزات درونی خود در داخل سازمان را علنی کنیم؛ این کاریست که رهبری آی ام تی جسارت انجام آن را نداشت. دبیرخانه بین الملل، نه تنها جرات ندارد تا تمامی مکاتبات و مباحثات را در سطح علنی منتشر کند، بلکه در همان شروع بحث و جدل ها، تمایلی به رساندن نامه های رفیق مازیار رازی به اعضای خود را هم نداشت و تنها با اصرار چندین باره این رفیق بود که نامه های او به دست دیگر اعضای سازمان رسید (اسناد مربوط به این دیرکرد هم وجود دارد و در صورت لزوم منتشر خواهد شد).

بر خلاف آن چه که بابک کسرابی ادعا می کند، اختلاف اصلی ما با رهبری آی ام تی- که در نهایت و پس از چندین ماه مبارزه درونی به جدایی و اخراج انجامید- در راستای سه محور اصلی ایجاد شده بود:

۱- موضع چاوز در قبال رویدادهای اخیر ایران.

۲- مسأله سانترالیزم دموکراتیک.

۳- مسأله انقلاب ایران.

شاید آقای بابک کسرابی می بایست خیلی بیش تر از آن "چندین هزار صفحه سند و مدرک و تاریخ" [۱] بخواند تا شاید با نمونه های مشابه در تاریخ، به خصوص شوروی، آشنا شود و بداند که چه طور دستگاه عریض و بی در و پیکر بوروکراسی برای حفظ چهره و ژست دموکراتیک خود، اخراج ها، زندانی کردن ها و تبعید مخالفین را- نه به دلیل اختلافات سیاسی و تنوریک، بلکه به دلایل سازمانی و به اتهاماتی هم چون خیانت به خلق و حزب- موجّه می سازد. عیناً همین موضوع در "آی ام تی" رخ داد.

آن چه رهبری این سازمان انجام داد، و بابک کسرابی را هم بازچه و پادوی خود در این میان کرد، تراشیدن یک دلیل واهی و احمقانه برای سرپوش گذاشتن بر اختلافات سیاسی و "راحت شدن از شرّ مازیار رازی و پلمیک های بی فایده اش" بود. این موضوع در بخشی از نوشته بابک کسرابی در صفحه نظرات و بلاگ میلیتانت کاملاً مشخص است. او می نویسد "اوّل باید بگویم که بر خلاف اتهامات م. رازی، ایشان و گروهشان نه به علت مسأله ونزولا که به علت اقداماتی که امنیّت رفقای ما را به خطر انداخته بود، اخراج شدند. حتی اختلافات سیاسی ما هم ربطی به این حرف هایی که ایشان زده اند، نداشت و بر سر این بود که ایشان جنبش انقلابی ایران را به رسمیت

نمی شناختند و به جای تدارک دخالتگری در آن، مشغول نوشتن ده ها صفحه خزعبلات و پلمیک درونی بی مصرف (بر سر مسائلی به جز ایران!) بودند." ما با این شارلاتان بازی های استالینیستی، که در پی دلیلی برای حذف و اخراج افراد به بهانه ای غیر سیاسی و تئوریک است، به خوبی آشناییم. بر خلاف نظر بابک کسرای بیاید بگویم که یا این رفیق هنوز آن قدر خام و بی تجربه است که نمی داند در اطرافش چه می گذرد، یا خوب به بازی های بوروکراتیک و اپورتونیستی آشناست که چنین می گوید. بر خلاف نظر بابک کسرای، اخراج مارکسیست های انقلابی ایران دقیقاً به همان دلایلی بود که او (بابک) آن ها را پلمیک های درونی بی مصرف می داند. پلمیک هایی که به زودی منتشر خواهد شد، تا مورد مصرفش نیز مشخص شود. پلمیک ها و اختلاف نظر هایی در مورد مسائل ایران، ونزویلا و سانترا لیزم دموکراتیک، که ظاهراً جناب بابک کسرای آن ها را بی فایده و خزعبلات می داند. ظاهراً این جوان بلندپرواز و جویای نام، بالا رفتن از پله ها را دست در دست آئن وودز تمرین می کند، و مباحث مهم و حیاتی، اختلاف نظرات را که عامل پویایی یک سازمان انقلابی است، خزعبلات بی فایده و اتلاف وقت می داند. در این جا، به هرکدام از موارد اصلی اختلاف ما با آی ام تی که موجب اخراج ما از این سازمان شد، شخصاً و نه به عنوان مقاله رسمی گرایش اشاره خواهم کرد. در این فرصت، صرفاً به مورد اوّل خواهم پرداخت و در فرصت بعدی موارد دیگر را شرح می دهم.

مسأله "آلن وودز- چاوز - احمدی نژاد"

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، همیشه از تحولات مثبت و مترقی درون ونزئلا حمایت کرده و در برابر تحریفات و اتهام پراکنی های بورژوازی علیه دولت چاوز ایستاده است. اما در عین حال، نقد های بسیاری هم به خود چاوز ارائه کرده است. ما چندین نامه سرگشاده به چاوز نوشته بودیم که در آن ها برخی از انتقادات ما نسبت به او و تاکتیک هایش ذکر شده بود. ما از چاوز در برابر کودتای آمریکایی یا حمله دیگر کشورهای امپریالیستی حمایت کردیم، چندین صفحه از نشریه رسمی خود را به مسأله ونزونلا و اطلاع رسانی در مورد دستاورد های آن اختصاص دادیم، در حالی که نقد های خودمان به چاوز و دولتش را رک و بی پرده منتشر می کردیم.

این روش کار، که از نظر ما اصولی ترین روش بود (چرا که نه صرفاً چاوز را رد می کردیم و نه کورکورانه از او حمایت می نمودیم) بدون هزینه هم نبود: فشار زیادی در ایران روی ما قرار داشت؛ انرژی و وقت زیادی صرف توضیح موضع مان در برابر ونزونلا شد، می بایست شرح دهیم که اگر حمایت می کنیم، مشروط است. همه این ها در شرایطی بود که چاوز هر لحظه در میان کارگران ایران و دانشجویان بد نام تر می شد. در چنین شرایطی حمایت از چاوز حتی فشار زیادی هم بر خود ما وارد می کرد. زیرا مواضع سیاست خارجی هوگو چاوز امکان دفاع از دستاورد های مثبت داخلی را از میان می برد. ما به عنوان بخش ایران بار ها، و حتی از همان زمان عضویت در آی ام تی، در این مورد هشدار دادیم و گفته بودیم که این حمایت ما مشروط است، با دفاع چاوز از دولت احمدی نژاد مخالفیم و محکومش می کنیم.

اما از زمان آغاز درگیری های پس از انتخابات ۱۳۸۸ در ایران، چاوز ارتجاعی ترین موضع ممکن را در قبال این موضوع اتخاذ کرد. او درگیری ها و تظاهرات های خیابانی را حرکتی ساخته و پرداخته سی ای ای و آمریکا خواند، در کنار احمدی نژاد قرار گرفت، و به همین دلیل عملاً بار دیگر به کشتار و سرکوب شدید معترضین، فعالین کارگری و چپ در ایران مهر تأیید زد. همین موضع گیری چاوز، متأسفانه به حدی باعث ایجاد تنفر از او در میان مردم شد که شعارهایی مانند "مرگ بر چاوز" یا "پوتین، چاوز، نصرالله، دشمن ملت ما" در تظاهرات های خیابانی به کرات شنیده می شد.

از سوی دیگر، آلن وودز، پس از مشاهده نخستین جرقه های اعتراض در خیابان های تهران، آن را آغاز یک انقلاب ارزیابی کرد. انقلابی که برای "مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاحا، برای آزادی بیان، آزادی تشکل، انجام می شود" (سخنرانی آلن وودز در جلسه کمیته اجرایی بین الملل، که فایل صوتی آن موجود است) آلن ظرف مدت کوتاهی چندین مقاله در مورد این به اصطلاح "انقلاب ایران" نوشت، که بازخورد بسیار بدی میان دانشجویان و فعالین داخل کشور داشت. تحلیل عجولانه و شتاب زده آلن وودز از شرایط ایران موجب تمسخر این مواضع از سوی دیگران شد. (در این جا نمی خواهم به مسأله ایران بپردازم، و فعلاً تنها مسأله ونزوئلا مد نظر من است - به مسأله ایران و انقلاب ایران جداگانه خواهم پرداخت.)

در این میان، نامه سرگشاده مازیار رازی به کارگران ونزوئلا از سوی رهبری آی ام تی سانسور شد. سایت اصلی این سازمان (marxist.com) بنا به دستور رسیده از "بالا" از درج آن نامه خودداری کرد، تا مبدا چاوز و دوستان نزدیک به او "دلخور" شوند و این نامه تأثیر بدی روی روابط

نزدیک آلن وودز و چاوز بگذارند. مهم نبود که در چنین زمانی، موضع اشتباه چاوز "باید" نقد و محکوم می شد، فقط این موقعیت باند رهبری بود که اهمیت داشت، و مواضع اصولی و انقلابی در مواقع لازم می توانست زیر پا گذاشته شود و صداهاى انقلابی خفه گردد. در قسمتی از نامه سرگشاده مذکور (که در یکی از پربیننده ترین سایت های چپ ونزولنا درج شده بود و به چندین زبان هم ترجمه گشت)، رفیق مازیار رازی چنین نوشته بود: "پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزولنا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دست هایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است." و رهبری آی ام تی نیز، به دلیل آن که محتوای این نامه با "خط کلی" آن ها سازگاری نداشت، از درج آن خودداری کرد. تو گویی در خطوط کلی این سازمان چنان ذکر شده است که هر جا پای منافع شخصی و گروهی در میان بود، باید به سیاست های انقلابی و مارکسیستی پشت پا زد و بی تفاوت از کنار آن ها رد شد.

یک جای این کار می لنگد، یا برداشت آی ام تی از حوادث ایران اشتباه است، (یعنی آن چه روی می دهد یک انقلاب نیست و هیجان زدگی صرف یا کلاً یک تحلیل اشتباه است)، یا همه این حوادث توطئه و برنامه سیا، موساد و آمریکاست. در هر صورت این موضوع را نمی توان زیر سبیلی رد کرد که

"خب حالا که ما اختلافی نداریم، همگی به دنبال آزادی مردم ستم دیده هستیم" و از این مدل کلی گویی ها! یا موضع آلن وودز صحیح است، یا موضع چاوز. آن چه ما از رهبری آی ام تی خواستیم این بود که اگر معتقد است موضعش انقلابی و دقیق است، موضع گیری چاوز را به نقد بکشد و محکوم کند. با این وجود، رهبری آی ام تی چنین نکرد. زیرا منافع باند آلن وودز بسیار مهم تر از اتخاذ یک موضع اصولی و انقلابی است.

بخش ایران. آی ام تی، گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، چندین بار از رهبری آی ام تی خواست که حمایت چاوز از احمدی نژاد در شرایط کنونی را محکوم کند. اما رهبری از چنین کاری امتناع کرد. رهبری آی ام تی از یک سو کلّ اتفاقات ایران را انقلاب ارزیابی می کند، انقلابی برای حقوق دموکراتیک، و از سوی دیگر هیچ عکس العملی در برابر چاوز، که همین انقلاب را خطّ سی آی ای و آمریکا می داند، انجام نمی دهد. آی ام تی باید موضع خود را مشخص کند. اگر این یک انقلاب واقعیست، پیش چرا حمایت چاوز از سرکوب گران این انقلاب را محکوم نمی کند، و اگر بنابر گفته های چاوز این یک شورش طرح ریزی شده از سوی آمریکاست، به چه حقی آن را یک انقلاب می داند؟

این تناقضی است که رهبری آی ام تی در آن مانده است و هیچ راه گریزی برای برون رفت از آن ندارد. بابک کسرابی هم هر چقدر از استاد گرامی خود پند و اندرز بگیرد، قادر نخواهد بود پاسخی برای آن داشته باشد. علت گیرافتادن در چنین تناقضاتی، نبود سیاست ها و مواضع اصولی و انقلابی، و جایگزین کردن فرصت طلبی محض به جای مارکسیزم انقلابی است. آلن وودز و شرکا با مسائل سیاسی، به صورت "شخصی" برخورد می کنند، یعنی به

این دلیل که نمی خواهند امتیازاتی را که از چاوز می گیرند، به دلیل محکوم کردن او از دست بدهند، یا چاوز را با اتخاذ موضع انقلابی خود "ناراحت" کنند، خود را به کری و کوری محض زده اند و فکر می کنند دیگران متوجه این تناقض آشکار و اپورتونیستی نمی شوند. آلن وودز ترجیح می دهد به جای محکوم کردن حمایت چاوز از احمدی نژاد و موضع او در برابر وقایع ایران، که برابر خواهد بود با از دست دادن تشریفات که دولت ونزولا در اختیار او قرار می داد، سکوت کند، و خود را به نفهمی بزند. آلن وودز علاقه ندارد تا امکاناتی را که چاوز در اختیار او می گذارد به این راحتی از دست بدهد، امکان سخنرانی در بزرگ ترین سالن های ونزولا، در کارخانه های این کشور و رادیو تلویزیون های آمریکای جنوبی، همه و همه از صدقه سر دوستی آلن وودز با چاوز است. و اگر آلن وودز، نقدی تند به موضع چاوز داشته باشد، مسلماً این امتیازات را از دست خواهد داد. و این موضوع مهم برای آلن وودز است، نه انقلاب در ایران یا ونزولا.

ما بارها و بارها این نکته را به رهبری آی ام تی تذکر دادیم، در نامه هیئت اجراییه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران هم گفته بودیم که:

" در چنین شرایطی، هرگونه دفاع از چاوز و اقدامات او با واکنش بسیار بدی از سوی توده های مردم مواجه می شود. این جو، حتی در میان کارگران و دانشجویان رادیکال هم به وجود آمده است. سکوت رهبری IMT و حمایت بخش ونزولا از چاوز، که به حد کافی "مشروط" نبوده است، ما را به این نتیجه رسانده است که موضع IS در این مورد، غیر اصولی و اپورتونیستی است. این مواضع در دسرها و مشکلات زیادی را برای ما در داخل ایران ایجاد

کرده است و می تواند به اعتباری که تا به امروز کسب کرده ایم، خدشه وارد کند.

بنابراین، ما به عنوان EC ایران، قاطعانه از رفقای IS می خواهیم که برای پایان بخشیدن به این وضع با انتشار یک قطعنامه سیاست های اشتباه چاوز در قبال مسأله ایران را به نقد بکشند و محکوم نمایند و هر چه سریعتر نامه مازیار رازی به مردم ونزونا را در سایت درج کند. طبیعی است که در صورت ادامه یافتن این وضع، تحمّل آن برای ما و تماس های نزدیک ما در داخل ایران، غیرممکن خواهد بود."

اما ظاهراً برای آلن وودز، فرش قرمز رو به روی کاخ میرافلورس و مصاحبه های تلویزیونی با شبکه های مهم ونزونا بسیار مهم تر از اتخاذ موضعی اصولی و انقلابی است. اگر امثال آلن وودز در دوره زیر ضرب رفتن اپوزیسیون چپ در شوروی زنده بودند، حتماً به جای دفاع انقلابی و اصولی از تروتسکی، برای حفظ مقام های حزبی و دولتی تا حد محکوم کردن تروتسکی و اپوزیسیون هم پیش می رفتند. این سیاست فرصت طلبانه آلن وودز، که بر بدنه فعلی آی ام تی نیز حاکم است، جای هیچ گونه دفاعی از این سازمان باقی نمی گذارد، برای دفاع از آی ام تی، در ابتدا باید این تناقض پاسخی داشته باشد.

پاسخ این تناقضاتی که اشاره کردم، لینک دادن به فلان بیانیه از بهمان بخش بین الملل (که نوشتن یکی از آن ها بر عهده رفیقی از بخش ایران بوده است) نیست. تنها راه حل بابک کسرای یا هر کس دیگری که از آی ام تی دفاع می کند، توضیح این موضوع است که چه طور آلن وودز با توجه به اختلاف بنیادی اش با چاوز در مورد تحلیل ماهیت رخداد های اخیر ایران، او

را محکوم نمی کند؟ چرا آلن وودز در برابر حمایت چاوز از سرکوبگران انقلابی که معتقد است شروع شده سکوت اختیار کرده است؟ آیا دلیلی جز ترس از دست دادن امتیازات دولت ونزول و چاوز برای آلن وودز وجود دارد؟

این خطر فرصت طلبانه و خیانتکارانه آلن وودز و آی ام تی، در ایران به شدت نقد خواهد شد. آی ام تی و بابک کسرای در دوره آتی باید پاسخگوی نقدهای اصولی ما و تناقضات خود باشند.

در بخش های بعدی به دیگر موارد اختلاف اساسی خود با آی ام تی خواهیم پرداخت و اگر آقای بابک کسرای هم علاقه داشت، می توانیم در مورد اتهام سنگینی که متوجه ما کرده است (یعنی انجام کار پلیسی!) خیلی باز و آشکار بحث کنیم.

۱۴ فروردین ۸۸

[۱] "چرا از گرایش بین المللی مارکسیستی حمایت می کنم؟"، بابک کسرای:

http://www.azadi-b.com/J/۲۰۱۰/۰۳/post_۳۷۹.html

حزب و مسأله «سانترالیزم دمکراتیک»،

نقدی بر مواضع «گرایش بین المللی مارکسیستی»

مازیار رازی

به دنبال وقایع اخیر که به انشعابات، کناره گیری ها، اخراج ها و تعلیق عضویت بخش های مختلف (از جمله بخش ایران) در سازمان گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT) منجر شد، بازنگری مفهوم "سانترالیزم دمکراتیک" در درون یک حزب انقلابی، ضرورتی غیر قابل انکار پیدا می کند. این تجربه تلخ، در عین حال می تواند درس های به غایت مهمی برای جنبش ما دربر داشته باشد.

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می گیرد. بسیاری از سازمان ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان های استالینیستی نیست، بلکه متأسفانه در سازمان های تروتسکیستی (مانند IMT) نیز مشاهده می شود. این سازمان ها و احزاب در واقع یک برداشت "اداری" از مفهوم سانترالیزم

دمکراتیک دارند. در واقع تشکیلات تمامی این سازمان ها، صرفاً کاریکاتوریست از یک حزب انقلابی. در ظاهر امر، تمامی آن ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و "دمکراسی" (صوری) می باشند. رهبری این سازمان ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریت اعضا و برای دوره ای معین تا کنگره بعدی "انتخاب" می گردد. این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی (یا دیگر رهبران) تزیین می کنند. تمامی این سازمان ها مدعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی "دمکراتیک"ی هستند. اما، با بروز اولین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریت اعضا، موجی از اتهام زنی ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز می شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارآیی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف گرایی و اتهام زنی تا سر حد اخراج و تعلیق عضویت به سرعت پیش می رود. چنان چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری، محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این "رهبران"، داشتن آرای اکثریت در درون یک تشکیلات به منزله دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان های به اصطلاح "کمونیستی" را می توان با روش برخورد رژیم های دیکتاتوری نظامی در کشورهای عقب افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد. وجه اشتراک تمامی این احزاب به اصطلاح "کمونیستی" در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیت شمردن "حق گرایش" برای نظریات اقلیت می باشد. در واقع همین مسأله بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می کند. عدم به رسمیت شمردن

حقوق اعضایی که به نظریاتی متفاوت با خط رهبری یا اکثریت سازمان می‌رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است. به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه‌های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی‌هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می‌رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی‌شان به آگاهی‌ای می‌رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوتست. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت‌های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک‌های متفاوت و مختلف می‌رسند. تجارب آن‌ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می‌باید شامل حزب آن‌ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی‌گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی‌توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می‌رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات (یا تئوری‌ها) در نهایت به اثبات می‌رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشات مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود. تحت چنین شرایطی است که دمکراسی درونی در حزب یک حزب انقلابی از اهمیتی حیاتی برخوردار می شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی- حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند- باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری موثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد. اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند). اما، مسأله زمانی به وجود می آید که عده ای (حتی یک نفر) با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیت قایل بشود تا نظریات خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد)؛ این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش" (Tendency) را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای (حتی اکثریت) ارائه داده می شود،

"الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست)، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت. اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره ای (تا کنگره بعدی)، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی). کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید. اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مورد مرور قرر می گیرند، درحزب باقی می ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب

انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد "جناح" (Faction) را برای آن عده قایل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین تریب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک "جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل "گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد. اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح در این مقطع، باید از حق تشکیل "جناح علنی" (Open Faction) برخوردار باشد. در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد

بود. اما این انشعاب نیز می تواند معقولانه و رقیقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات "اکثریت" در عمل نشان داده شود و "اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش- حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند- هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرارگیرند.

آیا تمام این پیش شرط ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی کند؟ آیا این ها برخورد های "لیبرالی" و "بورژوا دمکراتیک" نیست؟ آیا نباید حزب "آهنین" برای اجرای یک پارچه تصمیمات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک "اقلیت"، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سوالات منفی است. به رسمیت شناختن حق اقلیت نه تنها حزب را تضعیف نمی کند، که منجر به تقویت آن می گردد. تسهیلات برای ایجاد «گرایش» و «جناح» و حتی «جناح علنی» حزب را در انظار توده های کارگر معتبر و قوی تر از پیش می کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیت سازمان ها و احزاب بین المللی بیفکنیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان ها- که عمدتاً نتیجه کجروی های تشکیلاتی بوده است- پی ببریم. برای نمونه کافی است اشاره شود که بحران تشکیلاتی کنونی IMT نه بر پایه اختلافات عمیق استراتژیک، که بر اساس عبور از خطوط طبقاتی بوده است؛ نه ناشی از حتی اختلافات عادی تلکتیکی، بلکه نتیجه روش های بوراکراتیک رهبری این سازمان در ابقای موقعیت و امتیازات خود بوده است. عدم به رسمیت شناختن حق گرایش برای مخالفان، این سازمان را به جایی کشاند که بهترین بخش ها و اعضای خود را

در عرض چند ماه از دست داد. بخش های اسپانیا (۵۰ نفر)، ونزویلا، مکزیک انشعاب کردند. بخش های سوئد و لهستان کناری گیری کرده و یا به زودی خواهند کرد. عضویت بخش ایران به حالت تعلیق درآمد. پیش از آن، نیمی از بخش پاکستان (۹۰ نفر) اخراج شدند. بسیاری از اعضا در کشورهای مختلف از جمله انگلستان، بلژیک، آمریکا و کانادا استعفا داده اند. این تازه آغاز یک ریزش است. همین وضعیت بحرانی در سطح بین المللی در مورد سایر احزاب و سازمان های مشابه هم صدق می کند. تمامی این انشعابات که از هیچ پایه عینی برخوردار نیست، قابل جلوگیری بود؛ البته به شرطی که حقوق اقلیت های نظری درون تشکیلاتی به رسمیت شمرده می شد. بدیهی است که افتراق و از هم پاشیدگی های تشکیلاتی ریشه در این برخورد انحرافی و غیر دمکراتیک احزاب موجود دارد و نه برعکس. چنان چه شرایطی برای ابراز نظر ایجاد می شد چه بسا در IMT امروز نه تنها انشعابی اتفاق نمی افتاد، که نیروهای بسیاری جذب سازمان می شدند. اعتبار سیاسی این جریان بین المللی در انظار کارگران جهان به مراتب بالاتر می رفت. آن چه این سازمان های انحرافی درک نمی کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج ها و انشعابات تنها زمانی موجه هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست های مخرب و ضد انقلابی یک "گرایش" حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قایل شده بود. یکی از

علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامه انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهاى کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دمکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع و مخالفت های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه گردند. اما، همان "ضرورت" در محدودیت جناح بندی درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در دوران استالین به فضیلت مبدل شد و اختناق استالینی را برای سال ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره "انتقاد از خود" روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

"ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنوعیت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش بُرد".

جنبش تروتسکیستی نیز از این درس های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لنون تروتسکی چنین ارزیابی ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

"این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول های حزبی بپردازند. آن ها باید فرمول های انقلابی را تسخیر و جذب کنند. آن ها باید نظرات و شخصیت مستقل خود را حفظ کنند. آن ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیت آن هاست. تسطیح مکانیکی به وسیله مقامات، سرکوب

شخصیت ها، خشونت، جاه و مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیت از نظریات خود دفاع می کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزبش نیز می ایستد. امروز، شاید، او در اقلیت در حزبش باشد. او نظریات خود را در درون حزبش ارائه می دهد. اما در اقلیت بودن بدان معنی نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرانه سؤالات خود را برای بار دوم، سوم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزبش خدمت می کند که به روش و سیاست های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادهای بدون واکنش لحظه ای دوام آورد " (لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۲۳).

برای سازماندهی بین المللی انقلابی رعایت حقوق دموکراتیک، به رسمیت شناختن گرایشات و جناح های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

۲۶ فروردین ۱۳۸۹

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.eu>
 آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK
 ایمیل: yasharazarri@yahoo.com
 مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری